

## راد مردی از دیار نور

بمناسبت چهل و پنجمین سال تیرباران انقلابی نستوه داریوش نیک‌گو از اهالی کرماشان و یارانش در پاه



دوست دارم بر ره خلق دلیرانه بمیرم  
همراه پلنگان ، پلنگانه\* بمیرم

شعری از داریوش نیک‌گو

در کشاکش رقابت‌های سیاسی و قدرت طلبی محمد رضا شاه پهلوی و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ علیه مصدق و یارانش، در منطقه (اورامانات) هورامان و جوانرود، جز محمد امین فرزند جعفر سلطان سردار معتضد [۱] و حسین بیگ و کیلی، دیگر شخصیت‌ها و بیگ‌زادگان منجمله محمد بیگ وکیل (جوانرود) [۲]، از کابینه دکتر محمد مصدق حمایت میکردند . پیداست در پیش گرفتن سیاست پشتیبانی از سپهد زاهدی در آن زمان، با توجه به نفوذ شخصی نامبردگان حائز اهمیت شمرده میشد.

محمد امین سلطان پس از وقایع شهریور ۱۳۳۲ به سبب همکاری با ستون‌های اعزامی از مرکز بدریافت درجه نظامی "سرگرد افتخاری" نائل میشود . این یورش که عنوان "خلع سلاح عمومی" را داشت، در واقع برای سرکوب عشایر با حمله سنگین و همه‌جانبه به جوانرود آغاز شد .

متعاقبا در ایام حکمرانی محمد امین بیگ به سبب شیوه حکمدراری متکی به اجحاف و دخل و تصرف نابجای اموال، اراضی و باغات اهالی اسباب بروز ناراضی عمومی و شوریدن شخصیت‌های ذی‌نفوذ و بخشی از مردم علیه خود میشود. در این راستا برخی از مردم پاه مقیم کرماشان با تجمع در ادارات دولتی و تقاضای دادخواهی و اقدام به تحصن اعتراضی در مراکز ارتباطی، نوشتن و امضای تومارهای متعدد، با پشتیبانی مراکز دینی و علمای پاه و تایید اقدامات معترضین، عاقبت منجر به انتقام شدید وی (محمد امین سلطان) در این راستا و بقتل رسیدن یکی از رهبران مخالفین بنام قاضی انصاری میشود .

این رویدادها و مجموعه‌ای دیگر از قبیل حرکات سلطان لهون [۳] با هدف گسترش اقتدار و سلطه منطقه‌ای خویش، از جانب تهران (دولت مرکزی) مواجه با آن چنان تقابلی میگردد که عرصه را بر نامبرده تنگ و ناچار به کشور عراق پناه میبرد.

از آنجایی که در طول زمان‌های نه چندان نزدیک اختلافات و کشمکش‌های منطقه‌ای با دولت‌های تمامیت خواه مرکزی همیشه پایدار بوده است، کشورهای همجوار از این اختلافات و ناراضی مردم ساکن در نوار مرزی برای امتیاز گیری از یکدیگر استفاده نموده‌اند، لذا در چنین مواردی نه از روی اعتقاد به موازین حقوق بشری بلکه با هدف کسب امتیازات و سواستفاده از وضعیت پناه‌جویان و تحت تعقیب، آنان را پناه داده و وسیله رسیدن به اهداف فرصت‌طلبانه خویش ساخته‌اند .

\* (پلنگانه گردنه‌ای مرتفع حد فاصل جاده پاه و روانسر)

از طرف دیگر در این برهه از زمان با توجه به مقارن بودن حرکات "پارت دمکرات کردستان - عراق" به رهبری بارزانی، پس از بازگشت از شوروی و به نتیجه نرسیدن مذاکرات وی با سران عراق، و عدم نیل به خواست‌های سیاسی و شروع مجدد ناآرامی‌ها، بروز انتظار و توقع همکاری از این فراریان (از آن جمله محمد امین بیگ) علیه حکومت پهلوی که آن زمان همگام با عراق کوشش در سرکوب کردها را، مطابق پیمان بغداد، داشت اوج تازه‌ای می‌یابد. حکام تهران همکاری دوطرف (محمد امین بیگ و بارزانی) را علیه خود پر هزینه تشخیص داده و در صدد تضعیف حرکات داخلی و خارجی نهضت‌های مخالف خویش مانند حزب دمکرات کردستان ایران که اینک کم‌کم تیمور بختیار نیز به آنان اضافه و فعال شده بود بر می‌آیند.

لازم به یاد آوری است که پس از بر چیده شدن حاکمیت منطقه‌ای محمد امین سلطان برادر محمد رشید بیگ حاکم قبلی پاوه، فرزند جعفر سلطان حاکم بلامنزاع قبلی اورامان در جریان استقرار ژاندارمری و بعداً حضور ساواک و فشارهای همه جانبه و روز افزون بر مردم، عرصه را چنان از خفقان و اختناق پر ساخته بودند که زمینه مساعدی در شکل‌گیری غیر مستقیم جنبشی جدید بر بستر نارضایتی بخش عظیمی از مردم، و این بار علیه حکومت مرکزی که سوابق تاریخی نیز داشت شکل می‌گیرد.

کاردار سفارت ایران در بغداد در جهت نیل به اهداف تهران با برقراری تماس، محمد امین بیگ را تشویق به بازگشت به ایران کرده و نامه شاه را مبنی بر عفو و ارتقاء درجه نظامی به وی ارائه می‌دهد.

[کودتاهای مکرر در عراق، [کودتای عبدالکریم قاسم ۱۴ فوریه ۱۹۵۸ - ۲۳ تیرماه ۱۳۳۷ و عبدالسلام عارف ۱۹ بهمن ۱۳۴۱ و عبدالرحمن عارف مارس ۱۹۶۶، ۲۵ فروردین ۱۳۴۵] و آمدن عبدالرحمن عارف در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۴۵ به ایران و امضای قرار داد همه‌جانبه همکاری، از آن جمله عودت ایرانیان مقیم عراق، هر چند در اندک زمانی بعد از این سفر ۲۶/۴/۱۳۴۷ - ۱۹۶۸/۱/۱۷ احمد حسن البکر نیز علیه وی کودتا نمود].

محمد امین بیگ در مجموع وضع نابسامان عراق و شرایط مثبت و متفاوت داخلی ایران را برای تعقیب اهداف خویش مناسب شمرده پیشنهاد سفارت ایران در بغداد را می‌پذیرد. در این بحبوحه محمد امین لهونی، متعاقب قول و قرار کاردار سفارت ایران در بغداد، پائیز ۱۳۴۷ پس از بازگشت در خیابان سعدی کوی زنگنه در کرمانشاه، تحت نظارت ساواک اسکان داده می‌شود.

همزمان افراد بارزانی به فرماندهی یکی از ساکنان نواحی مرزی هورامان بنام قادر ایناخی حرکاتی مسلحانه را در این خطه راه اندازی می‌کنند.

در بهار همین سال و دقیقاً در روز ۱۲ آریبهشت ۱۳۴۷ دانشجوی مبارز اسماعیل شریف زاده عضو کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران اهل سنندج همراه با ملا آواره اهل سردشت و گروهی دیگر از یاران‌شان در مناطق بانه و سردشت حضور فعال خود را به نمایش گذاشته و متأسفانه در اثر خیانت مزدوری از اهالی منطقه که محل استراحت آنان را لو داده بود، شهید می‌شوند.

مغتنم شمردن این وضع از طرف تیمور بختیار رئیس متواری ساواک به عراق برای سامان دادن و تلاش براندازی، با بهره‌گیری از نارضایتی‌های ریشه‌دار مردم در قالب تماس‌های گسترده با سران و شخصیت‌های بنام از اهواز تا اورمیه شروعی تازه می‌یابد. پاییز همان سال ۱۳۴۷ فردی بنام محمد خان از منطقه نوسود نامه‌ای از طرف تیمور بختیار را تحویل همسر وریا لهونی فرزند محمد امین سلطان، مقابل در منزل ایشان در کرمانشان می‌دهد بدون آنکه داخل خانه شود. شایان ذکر است که نامه یاد شده قبلاً در اختیار ساواک گذاشته شده و از آن کپی برداری کرده بودند. [جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان - محمد علی سلطانی، کرمانشان].

بهر حال حاکم قبلی پاوه محمد امین سلطان بار دیگر مصمم به شروع و گسترش دوباره قیام، این بار با همکاری افرادی مومن و معتقد به رفع ستم از زحمتکشان منطقه بر علیه حکومت مرکزی شده و به اتفاق یک‌دیگر یک هسته مرکزی اولیه به تعداد ۱۳ نفر را تشکیل می‌دهند.

بهمین بیگ لهونی بعنوان مسئول شاخه تدرکات نظامی، مجید مجیدی کاسبکار بعنوان رابط با گروه دفتر مرکزی و افراد آنان در عراق، انتخاب میشوند. در این فاصله افراد دیگری از جمله سهراب بیگ لهونی، امین بیگ لهونی، احمد بیگ لهونی و جعفر کریمی معلم اندیشمند و انقلابی، عطاالله پیاب آرایشگر و حاج نیازی لهونی جذب گروه می‌گردند.

وُریا لهونی فرزند محمد امین و داود بیگ ایراندوست از طوایف ایناکی بعنوان اعضای آزمایشی عضو گیری و داریوش نیک‌گو دبیر دبیرستان محمد رضا شاه پاوه از اهالی کرماشان بعنوان چهره‌ای شاخص و بسیار پی‌گیر و انقلابی، قسمت اعظم سازماندهی، تبلیغات، روابط عمومی و هماهنگی با گروه‌های داخلی کشور را با همکاری (بهمین بیگ شخصیتی مردمی)، به‌عهده می‌گیرد.

ائتلاف فعالانه انقلابیونی چون جعفر کریمی معلم در منطقه نوسود و نیک‌گو که اعتقاد راسخ خود را در خدمت به محرومین و اثبات دلسوزی در تامین رفاه و همگامی با آنان از خود بروز داده بودند از طرفی و از سوی دیگر روش خشن ژاندارمری و ساواک بستری مناسب از هم‌سوئی در راستای همکاری مستقیم و غیر مستقیم با حرکت جدید و به ضعف کشیدن سوابق دو دستگی پیشین در ارتباط با دادخواهی از رژیم، خود عامل دیگری بر امیدواری اقشار اجتماعی و پشتیبانی از حرکت آنان علیه سیستم شاهنشاهی را توسعه می‌بخشد. البته به‌جاست در این بخش از فداکاری و از خود گذشتگی فعالانی چون سروان نقشبندی شناخته شده به سروان روشن قلب فرزند استاد فتح الله، از قدیم پاوه‌ای‌های ساکن کرماشان، فرمانده گروهان ژاندار مری نوسود نیز یادی به‌میان آید که از انقلابیون مومن و همفکر داریوش نیک‌گو و جعفر کریمی بوده است، متأسفانه در همان ایام، قبل از دستگیری نامبردگان در جاده نوسود - پاوه با ماشین بدره سقوط نموده و جان می‌سپارد.

اوج گیری اغتشاشات مرزی و خودنمایی‌های قادر ایناکی از پیشمرگان مرحوم مصطفی بارزانی، وسعت گرفتن و الحاق عده بیشتری به حرکت جدید لهونی، ترس ساواک را از خارج شدن توان کنترل بر آنان افزوده و با طرح یورش هم‌زمان در نهم آبان‌ماه سال ۱۳۴۷ در پاوه و کرماشان اقدام به دستگیری افرادی که قبلاً از کانال‌های مختلف توسط عوامل خود شناسایی شده اند مینماید.

### **داریوش نیک‌گو سازمانده تبلیغات و مسئول هماهنگی چه جنبشی بود ؟**

تیرماه ۱۳۴۳ قریه کیله از توابع ثلاث باباجانی شهرستان اورامانات. گوشه کوتاهی از خاطرات یک سپاهی دانش:

"اول صبح اهالی ده برای داریوش اسب زین کردند تا بروستای دیگری برود. پسر بچه هشت نه ساله‌ای برای برگرداندن اسب همراه وی شد.

عبدالرحمن صاحب خانه من از میان گروهی که در وسط قریه جمع شده اند با دیدن پسرک فریاد زد خسته شدی؟ بیا چای بخور. پسرک در جواب گفت، نه خسته نشدم. آقای نیک‌گو به‌محض اینکه به پشت تپه‌ها رسیدیم از اسب پیاده شدو مرا سوار کرد. پدر پسر بچه جلو آمد دستی به کفل اسب کشید و به باروبنه ترک آن اشاره کردو پرسید اینها چیست؟ پسرک گفت آقای نیک‌گو اینهارا در قریه شیخ سله خرید، برنج و قند است و بعد با خوشحالی وصف نا شدنی کفشی را هم نشان داد و افزود این‌را هم برای من خریده است. شادی و حق‌شناسی را در چشم روستاییان دیدم و با خود گفتم، آقای نیک‌گو، راهنمای تعلیماتی سپاهیان دانش، با حقوق ناچیز معلمی‌اش چه معجزه‌ای میکند! اصلاً چرا اینکار را میکند؟ معنی اش را نمی‌فهمم، عجباً! او کیست؟"

چهل و پنج سال قبل، صبحگاه بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ پادگان جلدیان پیرانشهر، در آخرین لحظات تاریکی شب و آرامش ظاهری بعد از قیام مسلحانه اسماعیل شریف زاده و یارانش از کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران را دوباره به‌هم ریخت.

هر چند در ظاهر امر شب یاد شده آخرین ساعات عمر خود را طی می‌نمود، روشنایی کم کم بر تاریکی چیره می‌شد ولی اینبار هم مثل همیشه طبیعت سرکش سیستم ستمگر پادشاهی و کارگردانان ستم‌پیشه‌اش ظهور روشنایی را تاب نیاورده و تاریکی شب بی‌انتهایی

را همانند لکه‌ای همیشگی بر چهره تاریخ شاهنشاهی در کنار دیگر صفحات ننگین اعمال تاریکی پرستان حک نمود.

در چنین شب غم انگیزی داریوش نیک‌گو دبیر تنها دبیرستان نه کلاسه پاره ، جعفر کریمی معلم ، بهمن لهنوی پیشه‌ور ، مجید مجیدی کاسبکار، حاج نیازی لهنوی کشاورز و عطا پیاب پیشه‌ور آرایشگر همراه عده‌ای دیگر از هم‌فکرانشان به‌اتهام مبارزه مسلحانه علیه پادشاهی پهلوی در ادامه دستگیری‌های آبان‌ماه ۱۳۴۷ ساواک غافلگیرانه بازداشت و ضمن شش‌ماه شکنجه بی‌رحمانه و کم نظیر برابر جوخه و شلیک تفنگهای خونریز مزدوران آریامهری قرار گرفتند.

پدر، برادر، دوست، دلسوز و معلم سالهایی از ایام دبیرستان نویسنده این سطور داریوش نیک‌گو، غمخوار اقشار بی بضاعت و تحت ستم کردستان روز چهاردهم بهمن ماه سال ۱۳۱۵ در محله فیض آباد کرماشان به‌دنیای رنج و مصیبت سر نهاد. وی فرزند حاج سیف الله از بازاریان شناخته شده شهر و زهرا خانم بود .

در دوران شهریور بعداز سالهای ۱۳۲۰ و کشمکش شاه با مصدق احمد برادر بزرگتر داریوش همراه با اعلامیه‌هایی از حزب توده دستگیر و زندانی شد . در ایام زندان، بد فتاری، شکنجه و ضربات شدید بر جمجمه احمد سبب ابتلا به بیماری روانی و در نهایت پس از شش ماه، جوانی معلول و نامتعادل از نظر فکری و جسمی را از زندان آزاد نمودند.

احمد نیک‌گو در سن ۵۷ سالگی زندگی پر از رنج و طاقت فرسا بخصوص برای خانواده را بدرود گفته و گمنام از دنیا برفت. تاثیر این غم جانکاه و عمیق بر روح لطیف داریوش جوان که شاهد وضع و زندگی رقت بار برادر بود سبب کشت بذر نفرت اولیه در اندیشه او شد و این خود در ابتدا انگیزه ای قوی برای کاوش و ریشه‌یابی علل بروز چنین مسائلی برای وی در جامعه خویش شد .

همزمان با وضع پیش آمده در خانواده، اوضاع سیاسی ایران در فاصله سالهای ۳۰ تا ۳۲ و کودتای آمریکا و شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اوضاع بحرانی آنزمان را در مدت تحصیل دبیرستان تجربه نمود. به‌راه انداختن اعتصاب با دیگر همکلاسی‌ها و تنظیم طرح هواپیما ربایی و احتمالاً پرواز بکشور همسایه (عراق) که در لحظات آخر بعلت عدم جدیت هم‌فکران بدون سرانجام ماند سرآغاز جامه عمل پوشانیدن رویاهایش در ارتباط با مبارزه علیه ستم‌گران بود. روی آوردن به ورزش، بروز لیاقت و شایستگی با کسب عضویت تیم منتخب فوتبال کرماشان در او متجلی ساخت . هم‌زمان در رشته‌های مختلف ورزش از جمله شنا توانایی و استعداد خود را به‌نمایش می‌گذارد، سفر به‌مناطق مختلف در قالب بازیگری تیم فوتبال کرماشان شناخت وی را از مشکلات به‌اصطلاح قومی مناطق بیشتر نمود .

رشد فراست و ذکاوت انسان‌دوستانه، درک رنج و مصیبت زندگی مشقت بار اطرافیان بزودی از وی کاوش‌گری توانا در ردیابی ریشه‌های چنین آلام جان‌کاهی که جامعه را در نور دیده است، پرورش میدهد .

بعد از اخذ دیپلم، سال ۱۳۳۸ در سن ۲۳ سالگی درجه افسری وظیفه توپخانه را هنگام سربازی در اصفهان با توجه به‌اهدافی که اینک بیشتر در تفکر او شکل گرفته‌اند کسب می‌نماید دوران سربازی فرصت دیگری برای کاوش مشکلات نظامیان است . طبع سرکش و طغیان‌گر وی در این دوران به‌عنوان جوانی که اکنون شناخت بیشتری از محیط و سیستم سیاسی آن بدست آورده بود سبب عدم تمکین در برابر امر و نهی و اطاعت کورکورانه از فرماندهان با بروز اولین جرقه‌های طغیان در گستره‌ای جدی‌تر و در واقع وزش توفان انقلابی‌گری با بی‌پروایی جسورانه و در نتیجه به‌زندان افتادن بعلت نافرمانی از مافوق خود که غیر قانونی در ارتش شمرده می‌شد گشت. با اینهمه در خلال مدت سربازی، آن زمان که میبایست بعنوان دوره آموزشی در پادگان بسر برد، فراگیری و کاربرد سلاحهای جنگی را غنیمت شمرد .

انتخاب شغل معلمی و گرفتن ماموریت تدریس در مناطق اورامانات (هورامان) منطقه‌ای بسیار محروم از امکانات ولی غنی از گذشته‌ای مملو از مقاومت و فرهنگ دیرین فرصت انس و الفت و در هم آمیختگی سریع وی را در درک آلام و همنوایی با ساکنان برایش فراهم نمود.

در کوتاه مدت آقای نیک‌گو بخشی از روح و پیکر جدا نشدنی از درد و رنج و خواسته‌های در گلو خفه شده این محرومان شد. با اطمینان میتوان گفت بیشتر درآمد حاصل از شغل معلمی خود را صرف کمک به محصلین و خانواده‌های نیازمند آنان میکرد .

در سال ۱۳۴۱ ابتدا در منطقه ثلاث بابا جانی از توابع اورامانات و بعدا در پاره بعنوان معلم مشغول به کار میشود . ترس و وحشت حاصل از رفتار ساواک و برخورد ژاندارم که سایه شوم مرگ‌آور خود را چنان بر کلیه شنون زندگی مردم گسترانیده، یارای اظهار کمترین نارضایتی را از آنان سلب گردانیده است .

اهم تفکر و اندیشه داریوش حول برهم زدن و شکستن طلسم مرگ آفرین سکوت حاکم و شکستن سکوت سهمناک در این برهه از فعالیت جانی او در کنار تدریس و هم‌فکری با توده‌های زحمتکش جامعه است . علیرغم کوشش در تفهیم دانش آموزان با استفاده از شیوه های گوناگون در کنار تدریس روزانه کوشش در بر پایی نمایشنامه و جلسات ورزش، همدلی و دوستی عمیق خود را با آمیزش مداوم مردم کوچه و بازار از هر قشر، صنف و طبقه‌ای وکی را به مراتب بیشتر و بیشتر با آنان مانوس میگردد .

هنوز هم تلاش پر جوش و خروش او برای پیاده نمودن نمایشنامه " اقله موزی قبل انیوزی" که زندگی مشقت بار کارگری را با خانواده‌اش در نظام حاکم به تصویر میکشید، تاثیر و نوعی از ریشه دوانی همدردی را با این طبقه ستمدیده در ذهن دانش‌آموز داریوش (راقم این سطور)، پس از گذشت ده‌ها سال حفظ نموده است. نزد این معلم فرزانه قهرمانان تاریخساز و انقلابی امثال اسپارتاکوس، زاپاتا، مائو و چگوارا جایگاه خاصی دارا و بعنوان الگو محسوب می‌گشتند. کاوه آهنگر، بابک خرم‌دین و خسرو روزبه را از استادان راهنمای خود در ایجاد و حرکت بسوی تغییر می‌شمرد .

اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ را به‌عنوان محرک مردم زحمتکش و تولیدکنندگان روستایی برای مهاجرت بسوی شهرها و در نتیجه وابستگی اقتصادی و سیاسی به غرب و در نهایت بی‌هویت کردن مردم و رفتار برده‌وار با جامعه بخصوص مناطق روستایی از آن جمله مردم بی بضاعت هورامان میدانست .

بر این اعتقاد استوار بود که غارتگری و استبداد قدرتمداران مرکزی و جیره‌خواران اطراف دربار پهلوی توان تحمل سکوت همیشگی از جانب مردم راضی و روزی خواهد رسید که قیام عمومی بر ضد آنان بوقوع خواهد پیوست و در این ارتباط شعر زیر را زمزمه میکرد.

*مپندارید این آرامش آرامش جاوید است،*

*چنین هرگز مپندارید ای یاران،*

*که هرشب با صدای گرم خود بر مردمان میهن ما،*

*پیام شورش یا جنبشی را بر همی خوانید .*

*چنین هرگز مپندارید،*

*درون این شهر توفان است.*

*زمان آبستن است این دم*

*و بازوهای پولادین انسانها*

*گور نظم کهنه را کنده است.*

داریوش نیک‌گو معتقد به ایجاد تغییر در سیستم استبدادی برای استقرار دادروری، از هر فرصتی برای مقابله آزمون‌مند همراه با سختی‌هایش با هدف کسب آمادگی از پای نمی نشست. همگام ارگانیزه کردن وسیستم بخشی به حرکات انقلابی جامعه و فراهم نمودن اسباب لازم را شرط اساسی برای مقابله می‌پنداشت. معالجه انحرافی بینی خود را فرصتی مناسب می‌شمارد تا بدون بیخس نمودن حین جراحی بینی توان مقاومت خود را مقابل شکنجه در صورت و یا احتمال دستگیری در برابر شکنجه گران بیازماید . بدین‌صورت علیرغم اسرار دکتر جراح تن به‌بی‌خس کردن موقع عمل نمی دهد و در پایان از آزمایش خود خواسته همان‌طور که بعدا ثابت نمود سرفراز در پایداری و بروز اراده استوار دشمن را مستاصل مینماید.

او اعتقاد داشت استبداد رضاشاهی جز ایجاد رعب و وحشت و به‌زانو در آوردن مردم هدفی ندارد بهمین جهت هر صدای حق طلبانه ای را بنام تجزیه طلبی و اخلال در امنیت کشور توسط جلادانش خفه مینماید . نقل از کتاب جاودانگان ، نوشته م ح داداری تهران ۱۳۷۹ نشر نخستین.

نامبرده بر این باور بود روز قیام فرا خواهد رسید . شاه و نوکرانش تغاث خیانت و جنایت‌های خود را پس خواهند داد. به‌همین مناسبت شعر "آتش کین"، سروده یکی از یاران هم‌رمزمش همیشه ورد زبانش بود. شکی نداشت اگر مردم فرصت یابند از تاج و تخت شاهنشاهی اثری نخواهند گذاشت. [منبع فوق]

معلم فرزانه و پشتیبان مردم محروم کردستان میگفت ،، تا آخرین نفس می‌جنگیم . اگر از بد حادثه اسیر شدیم یا به شکنجه‌گزار رفتیم نایبستی بشکنیم . خرد شدن اراده ما یعنی نابودی و ادامه سلطه استعمار و استبداد و در نتیجه نابودی هزاران هم‌رمزم دیگر. [نقل از کتاب جاودانگان .]

سرانجام مزدوران بسیج شده حیره‌خوار از آنجمله کسی بنام احمد نژاد، خزیده در صفوف آنان هماوا بادیکر همدستان ساواک را در شرف شروع آزادسازی منطقه با خبر ساخت. بدین طریق دژخیمان ساواک که مدت‌ها بود تلاش آنان را تحت کنترل قرار داده بودند با یورش همه جانبه متفکرین ضد نظام استبدادی را دستگیر و زندانی می‌نمایند. آقای نیک‌گو در منزل خواهرش در کرمانشاه نهم آبانماه سال ۱۳۴۷ ، پس از مدت دوماه و دو روز انتقال از پناه به زادگاهش دستگیر و در مدت زندان در زندان‌های اوین، قزل‌قلعه و جلدیان پیرانشهر وحشتناکترین شکنجه‌های آن زمان را برای در هم شکستن و اعتراف‌گیری بر روی وی بدون اخذ نتیجه به‌کار می‌گیرند.

هنگام بازجویی بوسیله یکی از شکنجه‌گران ساواک بنام منوچهر افتخاریان مادرش مورد اهانت قرار می‌گیرد . داریوش جان بر کف و از خود گذشته در مقابل توهین بازجو چنان با خشونت لگد بر پای این مزدور میکوبد که ناچار افتخاریان را به بیمارستان منتقل و پای نامبرده را گچ می‌گیرند. به نقل از اعضای ملاقات کننده از خانواده زندانیان .

البته در اینجا باید یادآور شد که بعضی از افراد ملاقات کننده از خانواده زندانیان بر این باوراند که نامبردگان دستگیر شده تا زمان تیرباران فقط در زندان جلدیان پیرانشهر نگهداری شده اند ماموران رژیم، خشونت و عصیت خود را متقابلاً با بستن بدن عربان داریوش به پشت ماشین و کشیدن وی بر روی سیم خاردار، آویزان کردن وارونه به سقف در سلول عمومی زندان قزل قلعه برابر حضور خانواده دیگر زندانیان به‌نمایش می‌گذارند. غافل از اینکه چنین اعمالی اسطوره شجاعت را در پایداری بر اندیشه والای خویش همان‌طور بعدها با استوار ماندن بر اعتقاد خود ثابت نمود ، بسی استوارو مقاوم‌تر می‌گرداند. علاوه بر آن محبوبیت او را در صفوف زندانیان افسانه ای و جاودانه خواهد ساخت.

در بیدادگاه جلدیان پیرانشهر داریوش نیک‌گو ضمن حمله شدید به سیستم حکومتی شاه کلیه مسئولیت هارا با هدف نجات دوستانش بعهده می‌گیرد بهمین دلیل بعنوان متهم ردیف اول حکم اعدام برای او صادر میگردد .

نتیجه تحقیقات نویسنده این یادواره درمورد برخورد رژیم پهلوی حاکی از آنست که ابتدا ساواک آنان را محاکمه و شدیدترین حکم را برای داریوش نیک‌گو مبنی بر ده‌سال زندان صادر مینماید ولی مداخلات اویسی فرمانده ژاندار مری موجب خارج ساختن رسیدگی نهایی پرونده آنان به گفته او بدلیل حساس بودن وضع منطقه و مصالح رژیم شده و در نهایت پرونده را به دادگاه نظامی منتقل و همین امر سبب تجدید نظر و صدور حکم اعدام و زندان‌های طولانی‌برای آنان میگردد.

مسئولین حکومتی در مقابل تلاش‌های حاج سیف الله پدر داریوش برای رهانیدن فرزندش از وی برای تخفیف مجازات مرگ اظهار پشیمانی اورا طلب می‌نمایند . پدر نتیجه‌ی آخرین تلاش خود را طی ملاقاتی که به او میدهند با داریوش درمیان می‌گذارد ولی محکوم به اعدام هر چند گفته تیمسار اویسی فرمانده ژاندارمری را همگام باحضور پدرش در زندان تأییدی بر گفته‌های پدر میدانند اما با تکیه بر اعتقاد خلل ناپذیر و استوار خویش پیشنهاد می‌وسانه پدر پیر خود و تیمسار را را برای امضای برگه آماده شده مبنی بر پشیمانی از اعتقاد و روش

انتخابی مبارزه بر علیه نظام شاهنشاهی بدون تزلزل پاسخ منفی میدهد . طبق گفته همشهریان داریوش (از جمله آقای یدی بلدی) ، داریوش در این ملاقات به تیمسار اویسی میگوید "گیریم مرا اعدام کردید پس با ۲۲ میلیون ایرانی چکار خواهید کرد؟".

باز هم چنین روایت شده است که هنگام بازجویی توسط بازپرس رژیم شاهنشاهی داریوش نیکگو معلم نترس و آزاده این غمخوار راستین محرومان کردستان و ایران محاصره ماموران نظامی را شکسته و با وارد آوردن ضربه سر بر تنه بازپرس دادگاه همزمان بر سر وی غرش سر میدهد که: "تو و قدرت پوشالی اربابان صلاحیت محاکمه من و امثال من را ندارید".

داریوش در مسیری که آگاهانه انتخاب نموده بود تا آخرین دقایق زندگی همانطور که خود بارها گفته بود استوار ماند و در همان راه مبارک بعهد خود وفادارانه پابرجا ماند . افسوس که عمر وی وفا نکرد تا درستی پیش بینی و گفته‌های سندوارش را در ارتباط با سرنوشت نهایی محمد رضا شاه شاهد باشد.

افسوس که دست خونریز جلادان پهلوی این فرصت را از وی گرفت تا شاهد این واقعیت پر افتخار باشد که شاگردان او در پایه یکی از پیشتاز ترین ساکنان شهرهای ایران بودند که علیه سیستم دیکتاتور و ستمگر پهلوی و ایادیش بپا خواستند .

افسوس که بعد از سقوط شاه و وقوع پیوستن نظریات و پیشگویی‌های دقیقش در قید حیات نبود تا ببیند دانش آموزان دست پرورده‌اش باز هم از ساکنان اولین شهرهای ایران بودند که در برابر دیکتاتوری جدید این بار در لباس ولایت فقیه قد علم نموده و ندای دیکتاتورستیزی و آزادی و عدالتخواهی را حتی قبل از دیگر شهرهای ایران در پایبندی به نصایح او ادامه داده و میدهند.

داریوش نیکگو سحرگاه بیست و هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ با همبندان همراهش در زندان جلدیان آقایان : جعفر کریمی متفکر انقلابی و معتقد به رفع ستم ملی از ستمدیدگان کردستان همچنین محرومان شهری و روستایی با پشتوانه خیزش عمومی و مسلحانه علیه ستمگری، بهمن لهونی شخصیت متین و مردمدار و انقلابی ، مجید مجیدی کاسبکار و برخوردار از تفکری آمیخته با علایق ملی و کسب رفاه اجتماعی ، حاج نیازی لهونی از شخصیت‌های محترم و مردمی محل، وعطا پیاب کسی که زندگی پر دغدغه معیشتی و رنج آور آن زمان را در راستای تامین عدالت اجتماعی تحمل می نمود مقابل جوخه تیرباران ماموران شاه قرار داده شدند. یاد این قربانیان و همه آنانیکه به زندانهای ابد و طویل المدت همراه با تحمل شکنجه در راستای مبارزه با ستم و ستمگران متحمل رنج شدند گرامی و پر ارج تر باد.

تعدادی از این افراد قیامگر عبارتند از: محمد امین بیگ (سلطان) مشهور به سرگرد لهونی محکوم به اعدام که به علت کهولت حکم او به ده سال زندان با اعمال شاقه تخفیف یافت. سهراب بیگ لهونی اعدام ، که حکم او نیز بعلت سن زیاد به ده سال زندان با اعمال شاقه تخفیف یافت. امین بیگ لهونی اعدام ، وی نیز بدلیل فوق ده سال زندان و اعمال شاقه تخفیف محکومیت دریافت داشت. احمد بیگ لهونی به اعدام محکوم و با یک درجه تخفیف زندان ابد دریافت گرفت. محمدیوسف کریمی برادر جعفر کریمی که بعدا همراه عده‌ای دیگر دستگیر شد تا زمان پیروزی قیام ۱۳۵۷ رنج زندان شاهنشاهی را تحمل کرد . وریا بیگ لهونی فرزند محمد امین سلطان پس از نه ماه زندان آزاد گشت . داود بیگ ایراندوست نیز پس از تحمل مدت نه ماه زندان آزاد شد. داود بیگ یکی از شخصیت‌های شناخته شده و مورد احترام و عزت مردم منطقه بود. شایان ذکر است در ایام حبس این جوانمردان عده بیشتری از اقشار مختلف مردم اورامانات نیز بعنوان مختلف تحت تعقیب، زندان، تبعید و محرومیت از مزایای اجتماعی قرار گرفتند .

صدیق بابایی Sadigh Babaei

**ملاحظات:**

- ۱- بااستناد به تاریخ هورامان نوشته عبدالله قازی ملقب به شیدا اورومون - هورامان که بفارسی ( اورامانات) نامیده‌اند بخشی از شرق کردستان واقع در استان کرمانشاه و سنه (سنندج) از هزار سال پیشتر توسط فرمانروایان این منطقه اداره شده است . کتاب یاد شده نام فرمانروایان را از از بهمن فرزند بهلو تا جعفر سلطان ملقب به (سردار معتضد) آخرین فرمانروایی که حدود چهل سال اداره منطقه را بعهده داشته باذکر تاریخ و مختصری از خصوصیات این حاکمان حکایت دارد .  
جعفرسلطان که بخشی از بازماندگانش از آن جمله محمد امین بیگ مورد بحث این نوشته قرار گرفته فردی مدیر ، مردمدار و باکیاست بوده است . نامبرده علاوه بر مناقشات و درگیری‌های فی‌مابین با قدرت‌های عثمانی، بریتانیای کبیر در عراق و قدرت‌مداران مرکزی ایران بعلت نفوذ خاص و در ارتباط با سیاستی که پیشه کرده‌اند ماهیانه از هرکدام مبلغی بعنوان کمک مالی دریافت داشته است .  
ناگفته نماند طبق گفته مینورسکی مامور سیاسی انگلیس [بنقل از وی در کتاب سفرنامه ابودلف] که به‌منظور تعیین مرزهای ساختگی به شهر نوسود رفته و با جعفر سلطان ملاقات داشته است می‌نویسد سال ۱۹۱۴ میلادی میهمان جعفرسلطان در لانه عقاب (نوسود) بوده است. مینورسکی اضافه مینماید که استمالت و تطمیع‌های دولتین بر وطن‌پرستی او تأثیری نگذاشت و تا انقراض قاجاریه و ادامه سلطه سیاسی انگلیس در ایران و بر سرکار آمدن پهلوی هیچگاه قرارداد مزبور (تقسیم دوباره کردستان) را نپذیرفته و بر آن خط مرزی تحمیلی اعتنایی نداشتند و بر ضد عثمانی‌ها بدون پشتوانه دولت مرکزی تهران مدت‌ها جانفشانی کردند.  
جعفرسلطان از مجموع شش همسر خود صاحب ۳۶ فرزند بوده است . هرکدام از آنان را مامور اداره قسمتی از قلمرو خویش گردانیده و شهر پاره مدتی توسط یکی از فرزندان بنام محمد رشید بیگ حکمرانی شده و در این مدت موجبات رضایت اهالی را فراهم و از محبوبیت خاص برخوردار بوده است .  
پس از وی یکی دیگر از فرزندان جعفرسلطان بنام محمد امین بیگ (سان) رشته امور این شهر را بدست میگیرد . ایشان بنا بروایات و نقل قول عده‌زیادی از اهالی شهر نه تنها در اداره امور و برخورد با مردم موفق نبوده در شیوه قدرت‌مداری سبب بروز عکس العمل ناراضیتی و دو دستگی بین مردم شده که همین امر با توجه آنچه در بالا اشاره شد در مقطعی سبب خروج وی از منطقه شد .
- ۲- دکتر مصدق بوسپله غلامحسین خان اردلان چند شب پیش از وقوع کودتا محمد بیگ وکیل و تنی چند از دیگر شخصیت‌ها از قبیل فیض‌الله بیگ رستمی پسر عموی وکیل، رستم بیگ وکیلی، عموی او و برادرش، قادر بیگ را که با او هم‌صدا شده‌بودند به‌تهران دعوت کرد . در هنگام ملاقات، مصدق از محمد بیگ خواسته بود عده‌ای از تفنگچیان جوانرودی را بعنوان گارد حفاظت منزل او به تهران برساند تا احیاناً در درگیری علیه‌کودتاچیان به‌یاری طرفداران او عمل نمایند . ولی بعلت کمی زمان این خواسته جامه‌عمل نپوشید .  
شبی که کودتا بوقوع پیوست (۲۸مرداد ۱۳۲۲) غلامحسین اردلان و محمد بیگ جوانرود و همراهان در منزل دکتر مصدق بودند . در جریان زدو خورد‌ها ی منزل ایشان جان سالم بدر برده از تهران خارج میشوند.
- ۳- (اورومون) یا هورامان که گویش فارسی آن اورامانات شده است ابتدا یک بخش واحد بوده و لی بعدها علاوه بر تقسیم آن بین کشور عراق و ایران ، بخش ایران آن نیز خود بین استانهای کرمانشاه و سنه (سنندج) که بفارسی استان کردستان نامیده شده است تقسیم میشود . البته آن بخش از هورامان در استان سنه نیز بین شهرهای مریوان و سنندج تقسیم می‌گردد. بدین ترتیب بعداً آن بخش که جزو استان کرمانشاه قرار میگیرد به هورامان لهون نام‌گذاری میشود .
- ۴- (کرمانشاه) همان تلفظ فارسی شده کرمانشاه میباشد که مردم این شهر و دور و بر هنوز هم علیرغم تلاش تغییر نام این شهر از جانب قدرتهای مرکزی در مقاطع مختلف نام کردی



را بیشتر میپسندند. در جمهوری اسلامی نام کرمانشاه نیز برای مدتی به باختران تغییر یافت که در اثر اعتراضات مردمی دوباره نام قبلی تثبیت گردید.  
منابع مورد استفاده :

- ۱- خاطرات نویسنده از دوران دبیرستان در پایه از معلم خویش زنده یاد داریوش نیک‌گو.
- ۲- گفته و شنیده‌های مردم منطقه هورامان در رابطه با چگونگی حکمرانی محمد امین بیگ و دیگر رویدادهای مربوطه.
- ۳- تاریخ ایلات و طوایف کرماشان تألیف محمد علی سلطانی.
- ۴- جاودانگان، یاد واره بمناسبت ۳۲سال تیرباران داریوش - م، ح، داداری